

چو ببل از برت پروانه بگر سخت

چهل سر گین صفت تابان و آمیخت

مهرین دخت من ای سرو سمن چهر
صورت غیرت مه خجالت مهر
مکن افسانه مادر فراموش
بکش چون گوشوارا بز بند در گوش
توئی در کشتن ابداع نو گل
هزارانت سرود انگیز بابل
گلی کز آب عصمت رنگ دارد
بسویش زند خون آهنگ دارد
و گر این آب را برخاک ریزد
چو آتش ببل از بادش گریزد
گلی کوراست بوی و خوی گل راست
بگرد شمعش از پروانه شو غاست
و کر شد هم نشین بالاش مردار
شود چون لاشه سگ خرمگس زار
گلی کوراجعل گیرد در آغوش
از او ببل گریزانت و خاموش
بر آن آنچه که شاید خرمگس پی
گریز پای پروانه است بر جای

نیاشد مردم از صورت کرامی
بیربانی اگر حور بهشت است
که خوی زشت و آب و رنگ دارد
جهان یادتهی زین زشت مردم

شرح حال خاقانی

فضایل و معلومات خاقانی

بقیه از شماره قبل

چنانکه نگاشته شد حکیم خاقانی نحو و لغت و ریاضیات و الهیات و طبیعیات و تفسیر را نزد عم خود عمر بن عثمان آموخته ولی شبهه نیست که در نزد امیر افضل ساوی نیز تحصیل حکمت میکرده و خود نیز با وقفه می آموخته است چنانکه در جواب قطعه او گوید گنج فضائل افضل ساوی شناس و بس کز علم مطلق آیت دوران شناسمش

استاد حکمت من و شاگرد حکم دین کز چند فن فلاطن یونان شناسمش
و نیز از نحو و صرف و ادبیات عرب بهره مند بوده و شاهد
این مقال آنکه قصاید عدیده بهر بی سروده است و اگر چه اکثر ابیات
قصاید مزبوره با اندازه دستخوش تحریف و غلط نویسی کتاب گردیده
که میتوان گفت شعر کاتب است نه نظم حکیم لکن از آن مقدار
که از تغییر و تبدیل محفوظ مانده مهارت حکیم را در ادبیات عرب
میتوان استنباط نمود در پایان قصیده فرماید

این قصیده ز جمع سبعیات ثامنه است از شراب اشعار
زد قفا نیک را قفائی نیک و امرء القیس را فکند از کار
مراد حکیم از سبعیات قصاید هفتگانه است که بسبعه معلقه معروفست
و از حیث فصاحت و بلاغت در عرب شهرتی بسزا دارد ناظم قصیده
اول آن امرء القیس و مطلعش این است

قفانیک من ذکرى حبيب ومقول بسقط اللوى بين الدخول فحومل
در دیوان حکیم خاقانی چاپ بمبئی قصیده که در دیوان اشعار
امیر المؤمنین سلام الله علیه مندرج است و میر عماد خوشنویس معروف
نیز آنرا بنام حضرت امیر نگاشته با نام خاقانی مطبوع است و نیز معلوم
نیست که قائل آن حضرت امیر است یا خاقانی زیرا چنانکه قریب سه
قرن قبل مرحوم میر عماد آن قصیده را بنام حضرت امیر نوشته مطابق
تقریر یکی از فضلا در نسخه خطی دیوان خاقانی که تاریخ تحریر
آن قریب به پنج قرن قبل بوده بنظر رسیده است بهر حال چند بیت
از آن قصید ذیلا نوشته میشود

لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلی تباركت تعطی من تشاء و تمنع
الهی لئن جات و جمت خطیبتی ففوك عن ذنبي اجل و اوسع
الهی انلنی منك روحا و رحمة فاست سوی ابواب فضلك اقرع
و نیز حکیم از هیئت و تاریخ مطلع بودم و شواهد این قضیه در

دیوان او بسیار دیده میشود و برای اختصار ذکر نشد

در تذکره مرات الخیال تالیف امیر شبر علیخان لودی چاپ
بمبئی مسطور است که (مولوی عبدالرحمن جامی در نفعات الانس
مینویسد که هر چند خاقانی شاگرد فلکی شاعر است و شعر شهرت
تمام یافته ولیکن ویرای طور شعر طور دیگر بوده است که
شعر در جنب آن کم است و از بعضی سخنانش بوی آن می آید
که از مشرب صاف صوفیان شربتی تمام داشت) برای نایب‌دین مقال بابیات
ذیل از یک قصیده حکیم اکتفا میشود

دل من پیر تعلیمت و من طفل زباندانش
دم تسلیم سو عشر و سر زانو دستانش
کسی کابن خضر معنی راست دامنگیر چون موسی
کف موسی و آب خضر بینی در گریبانش
همه تلقینش آیاتی که خاموشیست تا ویش
همه تعلیمش اشکالی که ناد اینست برهانش
مرا بر لوح خاموشی الف بی تی نبیست اول
که درد بر زبانت اوان خاموشیست در مانش
چو زر در بوته تلقین مرا بگداخت کاندز من
نه شیطان ماند و وسواسش نه آدم ماند و عصیانش
چو از بر کردم آن ابجد که هست از نیستی سرش
زیادم شد معنائی که هستی بود عنوانش
سلیمانت این همت بملک خاص درویشی
که کوس رب هبلی بجز نند از پیش میدانش
زهی خضر سکندر دل هوانخت و خرد تاجش
زهی سرمست عاقل جان بقانزل و رضا خوانش
دو خازن فکر و الهامش دو حارس شرع و توفیقش

درد زدی نفس و آمالش دور سعی چرخ و کیهانش
 بر قدم پیش شاهنشاه همت تا زمین بسوسم
 اشارت کرد دولت را که بالا خوان و بنشانش
 واگر کسی معانی این ابیات و سایر اشعار عرفان آمیز حکیم را در
 تحفة العراقرین در کتاب شرح دیوان خاقانی نکارش عبدالوهاب ابن محمد
 الحسینی مطالعه نماید کمال اطلاع حکیم را در ذوق عرفان چنانکه باید و شاید
 در خواهد یافت

مسام است که خاقانی در مومع دولت عم خود یعنی در سن بیست
 و پنج در حکمت ماهر بوده چنانکه در همان موقع استاد رشیدالدین و طواط
 در قطعه که سبق ذکر یافت در حق او میگوید

افضل الدین بوالفضائل بحر فضل
 فیلسوف دین فرای کفر گاه
 از اشعاری هم که حکیم در مرثیه عم و جواب استاد مزبور منظوم
 ساخته معلوم میشود که در همان سن علاوه بر سایر کمالات و فضایل
 شاعری فحل نیز بوده و بطوریکه در منتخب خلاصه الاشعار مرقوم است
 در اوایل شاعری بنیان و داد خاقانی با استاد رشیدالدین و طواط مستحکم
 بوده لکن در اواخر مکرر استاد مزبور را بعلت اینکه خود را نظیر
 او میدانسته و سنائی را که حکیم از معتقدین بحسن عقل و لطف بیان
 اوست منکر بوده هجو سروده و دو قطعه دبل را در هجو استاد
 رشیدالدین منظوم ساخته است

ای بلخیک سقط چه فرستی بشهر ما
 چند از سقاطه هوس افزای عقل گاه
 بدشری و رسایل من دیده چند وقت
 کج نظمی و قصیده من خوانده چند گاه
 سحر زبان سامرای آسای من بخوان
 وحی ضمیر موسوی اعجاز من بخوان
 موی تو چون لعاب گوزنان شده سپید
 دیوانت همچو چشم غزالان شده سیاه
 باری ازین سیاه و سپید اعتبار گیر
 یا در سیه سپید شب و روز کن نگاه
 خاقانی و حقایق و طبع تو و مجاز
 اینجا مسیح و طوبی و آنجا خر و گیما

رشید کا تو تھی مغزی و سبک خردی بدین سبب تو همبدان کہس گوانجانی
 سخنت بلخی و معنیش گبر و خوارزمی ز بلخی آخر تفسیر این سخن دانی
 گرفتم آنکہ وزارت متاع زبسان هست کدام حیلہ کنی تا فروخت بقوانی
 زبان برای زمانہ بکشتن اند مگوی کہ در زمانہ منم ہم زبان حاقانی
 سراطہ های تو اینست و سحر من اینست بتو چه مانم و یحک تو چون بمن مانی
 دلیل حقم تو طمن تو در سنائی بس کہ احمقیست سر کرده های شیطانی
 بقرہ دارد محمدعلی ناصح

خواجه رشیدالدین

نامہ های تاریخی چند کہ در فصاحت و بلاغت و اندرز و سیاست و حکمت بینظیر و هر يك آینه مانند صورت سیاست و اوضاع پیشینہ ایرانرا باز مینماید مارا بدست افتادہ و بتدریج در صفحات ارمان از نظر دلت خوانندگان خواهیم گذرانید *و مطالعات فرنگی*
 چون آن نامہ ها بیشتر املا و تکارش دستور بزرگ و وزیر بینظیر (خواجه رشیدالدین طبیب است) ناگہر مختصری از حالات این مرد بزرگ تاریخیرا ذیلا شرح میدہیم تا باعث مزید بصیرت قارئین عظام باشد.

(شرح حال خواجه رشیدالدین)

رشیدالدین چنانچہ از کتب تاریخ استخراج میشود وزیر (اولجایتو سلطان) معروف (سلطان محمد خدابندہ) از سلسلہ سلاطین مغول و جنگیزی است.
 (اولجایتو) بہداز اینکہ خواجه رشیدالدین صاحب دیوان وزیر برادر خود و پادشاہ پیشینہ (سلطان محمود غازان) را بیاسا رسانید خواجه رشیدالدین را منصب صاحب دیوانی داد * رشیدالدین علاوہ بر